

ساختار قدرت در خانواده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برآمده از آن برحسب نقش انرژی عاطفی و وضعیت اقتصادی زنان در شهر آبدانان

Power Structure in Family and Coercive Trends Consequence of it Based on Women's Emotional Energy and Economic Situation in Abdanan

M. Mokhtari, Ph.D. ✉

S. Ahmadi, Ph.D.

M. Kordipour

✉ دکتر مریم مختاری

استادیار جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه یاسوج

دکتر سیروس احمدی

استادیار جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه یاسوج

معصومه کردی پور

دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه یاسوج

دریافت مقاله: ۹۰/۷/۱۰
دریافت نسخه اصلاح شده: ۹۱/۱۰/۱۶
پذیرش مقاله: ۹۱/۱۲/۲۲

Abstract

This research carried out with the purpose of determining role of women's emotional energy and economic situation in power structure in family and coercive trends consequence of it in Abdanan. Subject of power in family is one of the considered problems in Sociology. In this way role of two differential factors (emotional energy and economic situation) is thinkful.

✉ Corresponding author: Dept. of Social Sciences, Faculty of Humanity Sciences, University of Yasouj, Yasouj.
Tel: 0741-2221502
Email: Mmokhtari@mail.yu.ac.ir

چکیده:

تحقیق حاضر با هدف تعیین نقش انرژی عاطفی و وضعیت اقتصادی زنان در ساختار قدرت در خانواده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برآمده از آن در شهر آبدانان صورت گرفته است. موضوع قدرت در خانواده یکی از مسائل مورد توجه در حوزه جامعه‌شناسی است. در این رابطه نقش و جایگاه دو عامل متمایز از یکدیگر، یعنی انرژی عاطفی و وضعیت اقتصادی، قابل تأمل است.

✉ نویسنده مسئول: یاسوج، دانشکده علوم انسانی دانشگاه یاسوج، گروه علوم اجتماعی
تلفن: ۰۷۴۱۲۲۲۱۵۰۲
پست الکترونیکی: Mmokhtari@mail.yu.ac.ir

Research method was survey and population were all of married women in Abdanan that were selected 400 women as a sample size with performance of multy stage cluster sampling. A researcher-made questionnaire was used for data collection. In this research power structure considered as a mediator variable.

Research finging showed that there is significant and direct relation between emotional energy and power structure in family but there isn't significant relation between economic situation and power structure in family. Relation between variables and coercive trends as a dependent variable is expressive of significant and direct relation between emotional energy and coercive trends. There is significant and reverse relation between economic situation and coercive trends and also significant and direct relation between power structure in family and coercive trends.

KeyWords: Family, Women, Power Structure, Emotional Energy, Coercive Trends.

روش تحقیق روش پیمایشی است و جامعه آماری، کلیه زنان متأهل در شهر آبدانان بوده که ۴۰۰ نفر از آن‌ها به‌عنوان نمونه انتخاب شده‌اند. داده‌ها، با استفاده از ابزار پرسشنامه محقق ساخته جمع‌آوری شده و در این تحقیق ساختار قدرت در خانواده به‌عنوان متغیر واسطه‌ای در نظر گرفته شده‌است.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بین انرژی عاطفی و ساختار قدرت در خانواده رابطه مستقیم و معناداری وجود دارد؛ اما رابطه معناداری بین وضعیت اقتصادی و ساختار قدرت در خانواده نیست. رابطه متغیرها با گرایش‌های سرکوب‌گرانه به‌عنوان متغیر وابسته نیز حاکی از آن است که بین انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه رابطه مستقیم و معنادار وجود دارد. هم‌چنین رابطه معنادار و معکوس بین وضعیت اقتصادی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه و رابطه مستقیم و معنادار بین ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: خانواده، زنان، ساختار قدرت، انرژی عاطفی، گرایش‌های سرکوب‌گرانه.

مقدمه

در پهنه تاریخ و زندگی اجتماعی انسان‌ها خانواده بیشترین قدمت را دارد. خانواده کانون شکل‌گیری روابطی است که ماهیتی متفاوت با سایر روابط موجود در جامعه دارند؛ روابطی که هیچ نوع جایگزینی برای آن‌ها یافت نمی‌شود. اما روابط خانوادگی در گذر زمان و در پی تغییرات اجتماعی، نمی‌تواند در یک صورت خاص باقی بماند. لذا می‌توان گفت

خانواده به‌عنوان یک نهاد، دارای قدمت، با اهمیت و یک ساختار پویاست. به‌زعم اینگلهارت، شواهد نشان می‌دهد که چگونه تغییر شرایط اقتصادی، ارزش‌های فرهنگی و باورها، به تغییر روابط و ارزش‌های درون خانواده منجر می‌شود (اینگلهارت، ۱۳۷۵: ۲۱۵).

در جامعه‌شناسی، خانواده به‌عنوان یک گروه نخستین محسوب می‌شود. گروه نخستین گروهی است که روابط غیررسمی بر آن حاکم بوده و روابط شخصی، صمیمانه و رودرروست. در نظر گرفتن چنین ویژگی‌هایی برای خانواده، آن را به‌عنوان یک خرده‌نظام متفاوت از سایر خرده‌نظام‌ها می‌نمایاند. در حالی که خرده‌نظام اقتصاد امروزه از طریق ابزار ارتباطی پول پابرجا می‌ماند، خرده‌نظام خانواده نیز دارای ابزار ارتباطی مختص به خود یعنی عشق و محبت است. در حقیقت خانواده با داشتن کانون صمیمی اعضای آن است که امکان بقا می‌یابد.

اتکا به هویت فردی در برابر هویت جمعی در روابط اجتماعی دنیای معاصر، روابط درون خانواده را نیز با مفهوم قدرت درآمیخته است. قدرت را می‌توان عاملی دانست که به وسیله آن فرد در روابط اجتماعی موفق می‌شود گفته‌ها و کردارهایش را با وجود مقاومت‌هایی که در برابرش صورت می‌گیرد، بر دیگران تحمیل کند. یکی از وجوه ایجاد قدرت در خانواده را می‌توان در روابط زوجین جستجو کرد. برای مثال تفاوت اختیارات زن و مرد و تفاوت در میزان دارایی‌های زن و مرد را می‌توان نمونه‌هایی از ساختار قدرت در روابط زوجین تلقی کرد.

اما باید این نکته را نیز در نظر داشت که موضوع قدرت در خانواده با ویژگی‌های گروه نخستین سنخیتی ندارد و می‌تواند به این فضا آسیب برساند. روابط خانوادگی میان زن و شوهر در همان حال که می‌تواند گرم و ارضاءکننده باشد، ممکن است به همان اندازه مملو از تنش‌هایی باشد که افراد را دستخوش نومیدی سازد و یا آن‌ها را سرشار از احساس عمیق اضطراب و گناه کند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۴۲۸)، لذا می‌توان گفت که خانواده همیشه نمی‌تواند محلی مملو از امنیت، عطوفت و صمیمیت باشد. خانواده‌های بسیاری دیده شده‌اند که واجد مناسبات مبتنی بر سلطه و سرکوب هستند؛ کما این‌که لینگ^۱ عامل بروز شیذوفرنی را وقایعی می‌داند که ریشه در خانواده و فشارهای ناشی از آن دارند (لینگ، ۱۹۶۹: ۲۰۹).

امروزه فرایند توسعه صنعتی، اجتماعی و سیاسی، ساختار سنتی روابط خانوادگی را به سستی کشانده و در این میان، تحولات صنعتی تأثیری انکارناپذیر بر تغییر نقش‌های سنتی زنان داشته‌است. این تحولات نقش جنسیتی با شروع در سده نوزدهم اروپا و آمیختگی با جنبش‌های حقوق زنان در اوایل سده بیستم، در نهایت به تغییر وضعیت زنان،

چه در عرصه خانوادگی و چه در عرصه عمومی انجامید و یکی از بارزترین پیامدهای آن، تحول روابط سنتی اقتدار در خانواده بود. در ایران نیز با آغاز ورود فرایند نوسازی به کشور و به‌خصوص گسترش روند شهرنشینی، همگانی شدن نظام آموزشی، رشد ارتباطات اجتماعی و به دنبال آن آشنایی با تحولات ساختاری سایر جوامع، خانواده دستخوش تغییرات شد. به‌طوری که زنان از نقش‌های سنتی خود فاصله گرفتند و خواهان نقش‌های جدید و روابط نو در محیط خانوادگی شدند.

به نقل از خبرگزاری فارس در سال ۵۷ سهم پذیرش زنان در دانشگاه‌ها ۲۳ درصد بود، اما روند پیشتازی زنان در ورود به مقطع آموزش عالی از سال تحصیلی ۷۶-۷۷ شروع شد و تعداد دختران دانشجوی کشور از ۲۳ درصد کل دانشجویان در سال ۵۷، به ۶۳ درصد در سال ۸۵ رسید.^۲

هم‌چنین گفته می‌شود سهم زنان در اشتغال بیرون از خانه در سال‌های اخیر ۱۳ درصد بوده است. وجود چنین تغییراتی موضوع ساختار قدرت در خانواده را به‌عنوان یک چالش برجسته می‌سازد. به این معنا که از طرفی موضوع حیطه وظایف و اختیار زوجین مطرح است که در آن مرد حیطه اختیارات گسترده‌تری نسبت به زن دارد و از طرف دیگر شرایط اجتماعی زنان تغییر یافته و فرصت‌های جدیدی جهت برابری با مردان به‌وجود آمده است. می‌توان گفت، تجربه زوجین در زندگی مشترک می‌تواند هم یادآور صمیمیت و هم آزاردهنده و مایوس‌کننده باشد. تجارب آزاردهنده که احتمالاً ریشه در زمینه خانوادگی و روابط قدرت موجود در مناسبات آن دارد، گاهی ممکن است در عوض جدی گرفتن احساسات و عواطف و به رسمیت شناختن فردیت آدمی، سترونی خود را از طریق بی‌اعتبار کردن و سرکوب تجربه شخصی جبران کند و باعث سلب آرامش خانواده شود. لذا وجود چنین شرایطی ساختار قدرت را با چالش مواجه می‌سازد.

ساختار قدرت در خانواده ایرانی از تنوع مکانی برخوردار است، به‌طوری که ساختار قدرت خانواده در کلان شهرها مانند شهرهای کوچک نیست. در این بین گزارش وضعیت زنان شهر آبدانان به‌عنوان یک شهر در غرب کشور، حاکی از مشکلات فراروی زنان متأهل در محیط خانوادگی آنان است. طبق آخرین آمار گرفته شده از شبکه بهداشت و درمان شهر آبدانان، بیشترین میزان خودکشی در میان زنان متأهل گزارش شده است. به‌گونه‌ای که به‌طور میانگین هر ۸ روز، یک زن به دلیل تشنجات خانوادگی و افسردگی‌های ناشی از آن اقدام به خودکشی به‌ویژه خودسوزی می‌کند. چنین شواهدی درباره زنان متأهل را می‌توان در لابلای ساختار قدرت جستجو کرد. بر اساس مسئله مطرح شده پرسش اصلی تحقیق حاضر آن است که ساختار قدرت در شهر آبدانان چگونه است و این که ساختار قدرت تا چه حد گرایش‌های سرکوب‌گرانه ایجاد می‌کند؟ به‌علاوه، این که دو ویژگی ذکر شده برای محیط خانوادگی، یعنی فضای گرم صمیمی و انرژی عاطفی از یک طرف و تحولات مربوط به تغییر

وضعیت اقتصادی برخی زنان از طرف دیگر، چگونه می‌تواند بر ساختار قدرت در خانواده اثرگذار باشد؟

ضرورت تحقیق و اهداف تحقیق

عمده‌ترین اهدافی که تاکنون در جوامع مختلف برای تحقیقات و مطالعات پیرامون موضوع خانواده در نظر گرفته شده، مشخص نمودن ضرورت و اهمیت نقش خانواده در جهت رشد، پیشرفت و اعتلای اهداف آرمانی جوامع بوده است. خانواده به‌عنوان کانونی است که در آن چگونگی توزیع قدرت، منجر به شکل‌گیری شخصیت افراد، اجتماعی‌شدن فرزندان، عزت‌نفس و رضایت زناشویی می‌شود. زنان نیز به‌عنوان عضو مهم خانواده، وظیفه تربیت و اجتماعی‌کردن فرزندان را برعهده دارند.

ایران به‌عنوان کشوری در حال گذار از سنت به مدرنیته، درگیر تحولات مرتبط با شرایط حقوقی، اقتصادی و اجتماعی زنان است. بنابراین، در چنین فضایی با توجه به نقش زن در خانواده و اهمیت خانواده به‌عنوان یکی از نهادهای اساسی و مهم در اجتماعی‌کردن فرزندان و با توجه به مسئله قدرت در خانواده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برآمده از این قدرت ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر روشن می‌شود.

امروزه محققان از ابعاد مختلف جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی دریافته‌اند که تنها در سایه امنیت و آرامش خانواده است که می‌توان فرزندی سالم و پویا تربیت کرد. زن در خانواده نقش مهمی در انسجام و شکل‌گیری شخصیت افراد خانواده دارد و زمانی می‌تواند نقش خود را کامل‌تر انجام دهد که دارای رضایت‌مندی زناشویی بیشتر باشد و گرایش‌های سرکوب‌گرانه در روابط خانوادگی خود نداشته باشد. انجام این پژوهش جهت بررسی ساختار قدرت حاکم بر خانواده‌ها و نیز سرکوب‌های ناشی از آن است؛ از این‌رو اهمیت توجه به این وجه از روابط خانوادگی اقتضاء می‌کند تا از این رهگذر و با توجه به رویکردهای نظری و تجربی در جهت همراهی با خانواده، درک عمیق‌تری از روابط خانوادگی کسب کرد.

با توجه به اهمیت و تأکیدی که خانواده در اجتماعی‌کردن فرزندان دارد و نیز از آن‌جا که قدرت پدیده‌ای است عام که در هر نهادی از جمله خانواده وجود دارد و همین ساختار قدرت می‌تواند منجر به سرکوب افراد تحت تسلط شود، سعی شده که ابتدا به نقش انرژی عاطفی و وضعیت اقتصادی زنان در ساخت قدرت پرداخته شود و سپس گرایش‌های سرکوب‌گرانه برآمده از آن در شهر آبدانان بررسی گردد. شهر آبدانان نیز با توجه به علل ذکر شده در چگونگی ساخت قدرت همچون شهرهای دیگر در معرض تغییر و دگرگونی است. بدین ترتیب هدف از انجام این تحقیق بررسی نقش انرژی

عاطفی و وضعیت اقتصادی زنان بر ساختار قدرت در خانواده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه نشأت گرفته از آن در میان خانواده‌های شهر آبدانان است.

پیشینه تحقیق

امامی‌نصیر (۱۳۸۳) در تحقیقی تحت عنوان "بررسی عوامل مؤثر بر میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده" به این نتیجه رسید که بین میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده با میزان درآمد، میزان تحصیلات، میزان اعتقاد به قالب‌های جنسیتی و تعداد فرزندان رابطه معناداری وجود دارد.

گروسی (۱۳۸۷) در تحقیقی تحت عنوان "بررسی ساختار قدرت در خانواده‌های شهرستان کرمان" ۶۸۲ نفر از زنان همسر دار شهر کرمان و روستاهای پیرامون آن را به شیوه پیمایشی و با استفاده از ابزار پرسش‌نامه مورد مطالعه قرار داد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن بود که دسترسی زنان به منابعی مانند تحصیلات، اشتغال و درآمد باعث بهبود موقعیت آن‌ها در ساختار قدرت در خانواده می‌شود.

عنایت و سروش (۱۳۸۸) تحقیقی تحت عنوان "میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره" در بین ۳۸۹ نفر از زنان متأهل ساکن شیراز با روش پیمایشی و ابزار پرسشنامه انجام دادند که نتایج تحقیق نشان داد به‌طور کلی قدرت زنان شاغل بیشتر از زنان خانه‌دار است. در مورد مقاومت نیز، میزان مقاومت زنان به‌طور کلی در حد کم و متوسط بوده است و از میان اشکال پنج‌گانه مقاومت (لججازی، مقاومت مستقیم، از زیر کار در رفتن، استفاده از قدرت جنسی و بی‌توجهی به شوهر)، استفاده از مقاومت مستقیم و بعد از آن استفاده از اهرم قدرت جنسی، بیشتر رواج دارد.

ذوالفقارپور و دیگران (۱۳۸۰) تحقیقی تحت عنوان "بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضایتمندی زناشویی زنان کارمند و خانه‌دار" به روش پیمایشی و با حجم نمونه ۲۰۰ نفری (۱۰۰ نفر زن و ۱۰۰ نفر مرد) انجام دادند و به این نتیجه رسیدند که بین ساختار قدرت با رضایتمندی زناشویی و تحصیلات شوهر رابطه معنادار و منفی وجود دارد. هم‌چنین میانگین نمرات زنان خانه‌دار نسبت به زنان کارمند در عامل ساختار قدرت بالاتر است؛ چراکه زنان با ورود به بازار کار متحمل فشارهای روانی بیشتری می‌شوند، در ضمن فرصت کمتری برای رسیدگی به امور منزل و تصمیم‌گیری‌های مربوط به امور خانواده دارند و خیلی از تصمیم‌گیری‌ها را به شوهر واگذار می‌کنند، لذا از قدرت آن‌ها کاسته می‌شود.

منصوریان و قادری (۱۳۸۱)، تحقیقی تحت عنوان "ساختار قدرت در خانواده" را با روش پیمایشی و روی جمعیت نمونه ۳۰۰ نفری از زنان متأهل ساکن شیراز انجام دادند. تحصیلات زن،

تحصیلات مرد، منزلت شغلی، وضعیت اشتغال زن، محل تولد زن و سن مرد با دو شاخص تقسیم کار جنسیتی و الگوهای تصمیم‌گیری رابطه معنادار داشته‌اند. دی‌لا^۳ (۱۹۷۹) در پژوهش خود به بررسی "ساختار قدرت در خانواده" در شیلی پرداخت. وی ساختار قدرت خانوادگی را با استفاده از اطلاعات گردآوری شده از طریق مصاحبه با ۴۷۲ زن متأهل بررسی کرد. نتایج این تحقیق نشان داد که زنان و شوهران تمایلی قوی به برابری در تصمیم‌گیری دارند. رضایت زناشویی زنان با برابری در تصمیم‌گیری رابطه داشت.

پژوهشگر دیگری به نام لیتل (۱۹۸۲)، پژوهشی را تحت عنوان "بررسی رابطه بین ساختار قدرت زناشویی و کیفیت رابطه زناشویی" روی ۷۵ زوج سپاهپوست انجام داد. نتایج این تحقیق نشان داد که سه نوع ساختار قدرت زناشویی شامل حاکمیت مرد، برابری طلب، زن مسلط، با سطوح کیفیت زناشویی مرتبط است. زوجینی که در آن مرد مسلط است، بالاترین سطح کیفیت رابطه زناشویی را گزارش کردند.

گافمن^۴ (۲۰۰۰) در تحقیقی که تحت عنوان "بررسی ارتباط ساختار قدرت در خانواده و میزان اضطراب و تنش زوجین" روی جمعیت ۳۰۰ نفری انجام داده است، نتیجه می‌گیرد در خانواده‌هایی که قدرت تنها در دست زن یا مرد است، طرف ضعیف و فاقد قدرت از اضطراب و تنش زیادی رنج می‌برد؛ اما در خانواده‌های دموکراتیک، این تنش به میزان زیادی پایین می‌آید. زو و بیان^۵ (۲۰۰۵) در تحقیقی که روی زنان چینی انجام دادند به این نتیجه رسیدند که دو عامل اشتغال و درآمد می‌تواند به صورت مستقیم باعث افزایش نقش زنان در تصمیم‌گیری‌های مهم خانواده شود.

کوک و نادسان^۶ (۲۰۰۸) در تحقیقی تحت عنوان "قدرت در خانه و اشتغال زنان" به این نتیجه رسیدند که زنان شاغل نسبت به زنان خانه‌دار قدرت بیشتری در تصمیم‌گیری امور دارند و نوع ساختار قدرت هم در خانواده‌هایی که زنان شاغل هستند، دموکراتیک‌تر است. لذا سایه مردسالاری در این‌گونه خانواده‌ها کم‌رنگ‌تر دیده شده است.

در جمع‌بندی نتایج حاصل از مرور منابع تجربی می‌توان گفت با وجود این‌که تحقیقات علمی درخور توجهی در مورد ساختار قدرت در خانواده صورت گرفته است، اما برخی از تحقیقات تنها به موضوع ساختار قدرت توجه کرده‌اند و به نتایج یا اثرات آن، یعنی گرایش‌های سرکوب‌گرانه توجه نکرده‌اند. در برخی دیگر از این تحقیقات، فقط به نقش وضعیت اقتصادی زن در ساختار قدرت توجه شده است. در این مقاله سعی می‌شود ضمن توجه ویژه به ساختار قدرت از دو جنبه کاملاً متفاوت اقتصادی و غیراقتصادی، به موضوع گرایش‌های سرکوب‌گرانه برآمده از ساختار قدرت توجه شود.

چارچوب نظری

از آن‌جا که خانواده اصلی‌ترین واحد اجتماعی است و هر انسانی اولین مراحل جامعه‌پذیری را در کانون خانواده پشت سر می‌گذارد، اولین نمونه‌های نابرابری جنسیتی نیز در خانواده تجربه می‌شود.

روابط پدر و مادر و میزان بهره‌مندی آن‌ها از سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین، تصویری عینی از روابط زن و مرد و تقسیم سرمایه بین آن‌ها در ذهن کودک ایجاد می‌کند. اگر بهره‌مندی زن و مرد از امکانات مختلف نابرابر باشد، به مرور این تصویر ذهنی در کودک شکل می‌گیرد که نابرابری جنسیتی امری طبیعی است. از سوی دیگر، اگر باورهای قالبی جنسیتی از سوی زن خانواده پذیرفته شده باشد، دو پیامد مهم به همراه خواهد داشت؛ نخست باعث می‌شود زن موقعیت فرودست خود و بهره‌مندی نابرابر از امکانات موجود را بپذیرد و دوم این‌که مادر که مهم‌ترین کارگزار جامعه-پذیری تلقی می‌شود این باورها را به نسل‌های آتی منتقل می‌کند؛ که هر دو پیامد باعث استمرار و بازتولید نابرابری در خانواده و به‌دنبال آن در جامعه می‌شود (گروسی، ۱۳۸۴: ۴).

یکی از مباحث مورد توجه در خانواده بحث ساختار قدرت در آن است. قدرت را به معنای توانایی تأثیرگذاری تعدادی از افراد بر تعداد دیگر تعریف می‌کنند. برای تدوین چارچوب نظری این پژوهش، از یک چارچوب نظری تلفیقی شامل نظریه‌های کالینز، لینگ، بلاد و ولف استفاده می‌شود. علت ترکیب این چند نظریه توجه به نقش دو بعد مادی و غیرمادی در رابطه با ساختار قدرت در خانواده و هم‌چنین گرایش‌های سرکوب‌گرانه برآمده از آن است.

معروف‌ترین بحث در زمینه قدرت در روابط خانوادگی به وسیله "بلاد و ولف"^۷ مطرح شده است که به رابطه آشکار بین قدرت و منابع در خانواده می‌پردازد و قدرت را به‌عنوان توانایی بالقوه یک عضو برای نفوذ و تسلط بر رفتار دیگری تعریف می‌کند. آن‌ها بر این عقیده‌اند که تعادل و توازن قدرت در تصمیم‌گیری‌ها به نفع کسی است که منابع و امکانات بیشتری را به خانه می‌آورد. هرچه منابعی که فرد در اختیار دارد بیشتر باشد، از قدرت بیشتری برخوردار است. چنین فردی حق دارد تصمیمات مهمی را که بر کل خانواده تأثیر می‌گذارد، اتخاذ کند. این منابع ارزشمند به‌طور اخص شامل تحصیلات، شغل و قدرت مالی هر یک از زوجین می‌باشد. پس میزان قدرت تصمیم‌گیری در خانواده به میزان برخورداری آن‌ها از این منابع وابسته است و بر پایه این نظریه فرض می‌شود، از آن‌جا که مردان به‌طور معمول منابع بیشتری در اختیار دارند، از قدرت افزون‌تری برخوردارند. در روشی که بلاد و ولف استفاده می‌کردند چگونگی رسیدن به یک تصمیم مدنظر نیست، بلکه تنها نتیجه تصمیم‌گیری را در نظر می‌گیرند. به‌علاوه، اقتدار و قدرت در محدوده تصمیم‌گیری‌های ناچیز خانواده سنجیده می‌شود و تأثیر دنیای خارج، محیط کار و جامعه که بر روابط زوجین اثر دارد، نادیده گرفته می‌شود (بلاد و ولف، ۱۹۶۹: ۲۰).

از نظر کالینز، عناصر و اصول بنیادی در حوزه قشریندی جنسیتی عبارتند از این‌که به‌طور متوسط مردان از زنان قوی‌ترند و زنان از لحاظ فیزیکی به‌خاطر عمل زایمان و بچه‌داری آسیب‌پذیرتر و حساس‌تر هستند؛ این خود به معنای توزیع نابرابر منابع و امکانات برای تسلط اجتماعی در بین زنان و مردان است. کالینز با این‌که زنان را به لحاظ فیزیکی ضعیف‌تر از مردان می‌داند، اما در عین

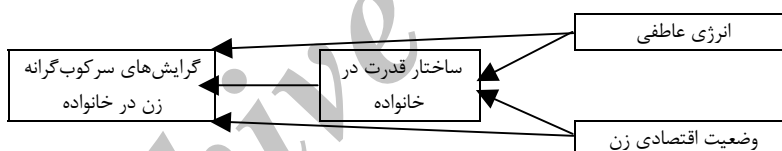
حال معتقد است که کنترل بر ابزار و منابع سلطه، چیزی بیش از تفاوت‌های فیزیکی در بین افراد است و این کنترل از طریق قدرت‌های فراتر از دو جنس می‌تواند تعدیل یا تقویت شود.

کالینز در نظریه‌پردازی خود از سطح خرد تحلیل روابط اجتماعی آغاز می‌کند. به عبارت دیگر، وی بر سطوح خرد تمرکز کرده و سپس آن را به سطح کلان جامعه ربط می‌دهد. وی در تحلیل سطح خرد آن را زنجیره‌ای از مناسک می‌داند که با توجه به دو عنصر سرمایه فرهنگی و انرژی عاطفی دامن‌دار می‌شود. انرژی عاطفی از حس و عاطفه تشکیل می‌شود و افراد آن را در موقعیت خاصی از خود نشان می‌دهند. از نظر کالینز منابع احساسی و فرهنگی زیادی وجود دارد که در تعامل با همدیگر هستند و از آن‌جا که انرژی احساسی وابسته به موفقیت یا عدم موفقیت در تعاملات گذشته است، لذا وجود انرژی‌های احساسی بالا یا پایین بستگی به داشتن منابع فرهنگی بالا یا پایین دارد و کسی که از انرژی بالایی برخوردار است می‌تواند منابع جدید فرهنگی را از طریق گفتگوهای جدید به دست آورد؛ اما کسی که انرژی احساسی پایینی دارد، ممکن است دچار لکنت زبان شده و حتی نتواند از منابع فرهنگی در دسترسش نیز استفاده کند (کالینز^۸، ۱۹۸۱؛ ۱۰۰۲). انرژی عاطفی به تولید و تغییر روابط بین اشخاص کمک می‌کند. مهم‌ترین الگوهایی که باز تولید می‌شوند یا تغییر می‌کنند، احساسات در مورد عضویت افراد در مالکیت فیزیکی و ائتلاف‌های اجباری اقتدار است و چگونگی پیوند افراد با این ائتلاف‌ها تعیین‌کننده این است که چه کسی مسلط و چه کسی تحت تسلط است (همان: ۹۹۹). هر چند کالینز به نقش متقابل انرژی عاطفی و سرمایه فرهنگی توجه دارد، ولی چون تحقیق حاضر به استفاده از نظریه کالینز در محیط خانوادگی توجه دارد، لذا فقط بر نقش انرژی‌های عاطفی زن در محیط خانگی تمرکز می‌کند.

لینگ به‌عنوان یک روان‌شناس انگلیسی بر این باور است که فرزندان موقعیت خویش را برحسب القائات والدین درمی‌یابند. والدین صفاتی را در آن‌ها درونی می‌کنند، بدون آن‌که فرزندان نسبت به آن صفات آگاه باشند. وی بر این عقیده است که "اگر بگوییم خانواده می‌کوشد تا در مقابل هجوم مدرنیته و غیرشخصی‌شدن روابط، بر هماهنگی و هم‌نوایی میان اعضاء خود تأکید کند، تا این‌جا می‌توان پذیرفت که خانواده محل امن و پناهگاهی برای فرد در دنیای کاملاً رقابتی است اما گویا این تنها بخشی از ماجراست زیرا در هر نظام خانوادگی مجموعه‌ای از روابط قدرت می‌تواند منجر به ساختاری شود که ماهیت این انتظارات را با توجه به منطق درونی‌اش شکل بخشد؛ اما این ساختار قدرت می‌تواند عواقبی را در روابط ایجاد کند که از جمله آن می‌توان به رفتارهای سرکوب‌گرانه اشاره کرد. این ساختار گاهی برای سرکوب فردیت افراد با فرو ریختن بخش وسیع و گاهی متناقض از انتظارات بر سر افراد و نابودی تجربه‌های فردی‌شان می‌تواند چنان دقیق عمل کند که متوجه‌شان نشود، به‌گونه‌ای که سرکوب به‌عنوان یک جنبه پنهان از کلیت روابط خانوادگی نه تنها توجیه بلکه هم‌زمان انکار نیز می‌شود" (لینگ، ۱۹۶۹: ۱۷۴).

سیاست‌های خانواده از نظر لینگ با وجود ماهیت سرکوب‌گرانه‌اش خیلی راحت و بدون دردسر اعمال نمی‌شود و به‌طور معمول با مقاومت‌هایی، در اشکال متفاوت مواجه می‌شود و این‌گونه است که خانه به محل نزاع و درگیری بین افراد خانواده تبدیل می‌شود. البته این‌گونه مقاومت‌ها می‌تواند به‌صورت سرکوب فردیت خویش یا سرکوب فردیت طرف مقابل نیز صورت بگیرد. سرکوب فردیت خویش به‌گونه‌ای است که به‌طور مثال اگر مرد در خانواده دارای قدرت است و زن فاقد قدرت، زن به دلیل تحت انقیاد بودن به موجودی با اعتماد به‌نفس پایین و فردی منزوی و گوشه‌گیر تبدیل خواهد شد، ولی سرکوب فردیت طرف مقابل این‌گونه است که زن قدرت نداشتن خود را به صورت عدم توجه به شوهر یا بی‌توجهی جنسی جبران می‌کند؛ یعنی به‌عبارتی زن در برابر این گرایش‌های سرکوب‌گرانه از خود مقاومت نشان می‌دهد (همان: ۱۷۵). پس خانواده همواره مأمّن و بهشت افراد نیست و می‌تواند مکانی دارای مناسبات مبتنی بر سلطه و سرکوب باشد (لینگ، ۱۳۷۳: ۱۱۷).

در این تحقیق، برای بررسی تأثیر متغیر انرژی عاطفی بر ساختار قدرت در خانواده از نظریه کالینز برای بررسی تأثیر متغیر وضعیت اقتصادی از نظریه بلا، و لوف و کالینز و برای بررسی متغیر گرایش‌های سرکوب‌گرانه، از نظریه لینگ استفاده شده است. ترکیب این نظریه‌ها به‌گونه‌ای است که متغیرهای وضعیت اقتصادی و انرژی عاطفی به عنوان متغیرهای مستقل، متغیر ساختار قدرت در خانواده به‌عنوان متغیر مداخله‌گر یا حد واسطه و متغیر گرایش‌های سرکوب‌گرانه، به عنوان متغیر وابسته تحقیق حاضر به شمار می‌آید. بر این اساس مدل تحقیق و در ادامه فرضیه‌های مربوط به آن ارائه می‌شود.



فرضیه‌ها

۱. بین انرژی عاطفی و ساختار قدرت در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.
۲. بین وضعیت اقتصادی زن و ساختار قدرت در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.
۳. بین ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.
۴. بین انرژی عاطفی زن و گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.
۵. بین وضعیت اقتصادی زن و گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.
۶. بین انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن، از طریق ساختار قدرت در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.

۷. بین وضعیت اقتصادی زن و گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن، از طریق ساختار قدرت در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.

تعریف نظری و عملیاتی متغیرها

متغیر وابسته: گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن: تعریف مفهومی: سرکوب از نظر فروید، فرآیندی است که به وسیله آن یک کشش نامطلوب به‌طور فعال و کامل، از صحنه هوشیاری فرد بیرون رانده می‌شود و ویژگی‌اش در حل تعارض این است که به‌طور دائم در تلاش است تا از بروز تمایل اولیه جلوگیری کند (استراچی^۹، ۱۹۹۱: ۱۴).

تعریف عملیاتی: برای سنجش میزان گرایش‌های سرکوب‌گرانه‌ای که ناشی از ساختار قدرت در خانواده است، از ۸ گویه که شامل قهر کردن، بی توجهی جنسی، لجاجت، خشونت، بگومگو، بدگویی در جمع، غمگینی و در خود فرو رفتن و احساس ضعف در خود استفاده شده است که با طیف لیکرت و سطح سنجش فاصله‌ای اندازه‌گیری می‌شود. در واقع، این گویه‌ها شدت گرایش سرکوب-گرانه را از کم به زیاد نیز نشان می‌دهد.

متغیر حد واسطه: ساختار قدرت در خانواده: منظور از ساخت قدرت در خانواده، ویژگی یک طرفه یا دوطرفه بودن قدرت در خانواده است. به‌عبارتی میزان تشریک مساعی زن و شوهر در تصمیم‌گیری‌ها در امور زندگی را به‌عنوان شاخص اصلی آن در نظر می‌گیرند. برای سنجش میزان ساختار قدرت در خانواده از دو بعد استفاده شده است؛

الف: تقسیم کار جنسیتی

تعریف مفهومی: تقسیم کار جنسیتی به مفهوم جدایی و تفکیک بین نقش‌های مردان و زنان است؛ به‌گونه‌ای که مردان را به‌عنوان نان‌آور خانه و رهبر اجرایی و زنان را به‌عنوان رهبر کارزماتیک درون خانه در نظر می‌گیرند.

تعریف عملیاتی: تقسیم کار جنسیتی به‌عنوان یکی از ابعاد ساختار قدرت در خانواده محسوب می‌شود. این بعد به بررسی این بخش از موضوع می‌پردازد که مردان در کارهای خانه که به‌طور معمول بر عهده زنان است، چقدر با همسران خود همکاری دارند. تقسیم کار جنسیتی از طریق هفت سؤال پنج گزینه‌ای شامل آشپزی کردن، ظرف شستن، جارو کشیدن، لباس شستن، مرتب کردن رختخواب، جمع کردن میز یا سفره و اتو کردن لباس‌ها، در قالب طیف لیکرت و سطح سنجش فاصله‌ای سنجیده شده است، که با جمع این میزان همکاری، میزان قدرت در بعد تقسیم کار به‌دست می‌آید.

ب: الگوهای تصمیم‌گیری

تعریف مفهومی: منظور از الگوهای تصمیم‌گیری این است که تصمیم‌های نهایی در مورد مسائل مربوط به خانواده را چه کسی می‌گیرد. این تصمیم‌گیری در هر موردی می‌تواند باشد؛ به‌طور مثال، در امور مهم مانند وضعیت اشتغال زن یا در امور جزئی مانند گذراندن اوقات فراغت. این تصمیم‌گیری می‌تواند توسط زن یا شوهر یا هر دو گرفته شود.

تعریف عملیاتی: این متغیر نیز به‌عنوان یکی دیگر از ابعاد ساختار قدرت در خانواده در پی بررسی این موضوع است که زنان تا چه حد می‌توانند در امور مهم خانواده تصمیم‌گیری کنند. این مفهوم با ۱۰ سؤال ۵ گزینه‌ای در سه حوزه اقتصادی، اجتماعی و تعیین موالید، با مفاهیم معاشرت با اقوام و دوستان، جابه‌جایی محل سکونت، خرید و فروش ماشین، رفتن به سفر، مدیریت امور مالی خانواده، طرز برخورد با بچه‌ها، تعیین فاصله سنی بین فرزندان، نحوه پوشش، تصمیم‌گیری در مورد تعداد فرزندان و انتخاب اسم برای فرزندان، با استفاده از طیف لیکرت و سطح سنجش فاصله‌ای سنجیده می‌شود.

متغیرهای مستقل

انرژی عاطفی: تعریف مفهومی: اساسی‌ترین مکانیزم در تمام فرایندها، انرژی عاطفی است که از سطحی از عاطفه نوعی احساس تشکیل شده که افراد می‌توانند در یک موقعیت از خود بروز دهند (کالینز، ۱۹۸۱: ۱۰۰۹).

تعریف عملیاتی: برای سنجش این مفهوم در این پژوهش، ۱۰ سؤال ۵ گزینه‌ای در نظر گرفته شد که میزان انرژی عاطفی زن در روابط زناشویی، به‌عنوان یکی از متغیرهای مستقل تأثیرگذار بر ساختار قدرت در خانواده، سنجیده شد. متغیر انرژی عاطفی با استفاده از طیف لیکرت و سطح سنجش فاصله‌ای اندازه‌گیری شده و گویه‌های مربوط به سنجش این متغیر در جدول ذیل نشان داده شده است.

گویه‌های انرژی عاطفی
معمولاً بعد از دعوا با همسر، من برای آشتی پیش قدم می‌شوم.
زن یا مادر بودن، می‌طلبد تا نسبت به همسر عواطف بیشتری از خود نشان دهم.
به نظرم در زندگی مشترک، هر چند هم که تفاهم کامل وجود نداشته باشند، باید زن کوتاه بیاید و مشکلات را تحمل کند.
من در رابطه با همسر رفتارهای نادرستش را تحمل می‌کنم.
به هنگام دعوی زناشویی من تا حدودی غرور را حفظ می‌کنم و منتظر می‌مانم تا همسر برای آشتی پیشقدم شود.
هر چند به همسر علاقه زیادی دارم، ولی این دلیل نمی‌شود که رفتارهای نادرستی که مکرراً از او سر می‌زند را با سکوتم تحمل کنم.
بعد از بگومگوهای زیادی که در زندگی با همسر داشته‌ام، بیشتر اوقات با دادن یک هدیه برای آشتی با او پیشقدم شده‌ام.
مسائل خانه را با توجه به روحیه همسر و این که در چه شرایط روحی است مطرح می‌کنم.
صرف وقت برای ایجاد شادی افراد خانواده و به‌خصوص همسر را ضروری می‌دانم.
تا به حال در زندگی مشترک ایثار و گذشت زیادی نسبت به همسر داشته‌ام.

پایگاه اقتصادی: تعریف مفهومی: پایگاه اقتصادی به جایگاهی که فرد به لحاظ اقتصادی در آن قرار دارد اطلاق می‌شود. برای سنجش این متغیر از دو مفهوم دارایی و درآمد استفاده شده است که به صورت جداگانه از پاسخگو پرسیده می‌شد، سپس با جمع آن‌ها با یکدیگر، پایگاه زنان به سه دسته بالا، متوسط و پایین تقسیم شد.

دارایی زن: به مایملک فرد اعم از منقول و غیرمنقول گفته می‌شود.

تعریف عملیاتی: این متغیر با یک سؤال از پاسخ‌گویان پرسیده شده است که به‌طور جداگانه شما و همسرتان کدام یک از موارد زیر را دارا هستید؟ خانه، زمین، سپرده‌گذاری، ماشین. این متغیر در سطح سنجش اسمی در قالب دو گزینه دارد و ندارد سنجیده شده است.

میزان درآمد: تعریف مفهومی: میزان وجه دریافتی در ازای انجام فعالیت‌های اقتصادی است.

تعریف عملیاتی: برای سنجش این مفهوم از پاسخ‌گویان رقم درآمد ماهیانه با یک سؤال باز پرسیده شده است و این متغیر در سطح سنجش فاصله‌ای است. در نهایت برای به‌دست آوردن متغیر پایگاه اقتصادی دو متغیر دارایی و درآمد زن جمع شدند و در سطح سنجش فاصله‌ای مورد آزمون قرار گرفته شدند.

روش تحقیق

در این تحقیق با رویکرد کمی، روش پیمایشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در روش پیمایشی محدوده به نسبت وسیعی، مدنظر محقق قرار می‌گیرد، به طوری که کلیه افراد مورد مطالعه به سؤالات یکسانی پاسخ می‌گویند. جامعه آماری شامل تمام زنان متأهل شهر آبدانان است. علت انتخاب این روش نیز گستردگی جامعه مورد مطالعه است که با استفاده از فرمول لین، ۳۷۵ نفر به عنوان حجم نمونه انتخاب شد و برای سطح اطمینان بیشتر، نتایج تحقیق به ۴۰۰ نفر افزایش یافت. روش نمونه‌گیری، خوشه‌ای چندمرحله‌ای است. ابزار مورد استفاده در این پژوهش متناسب با روش تحقیق، پرسشنامه محقق ساخته است که پس از اطمینان از اعتبار و پایایی آن، در مرحله مقدماتی تحقیق، برای جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز در مرحله نهایی مورد استفاده قرار گرفت. اعتبار پرسشنامه از نوع اعتبار صوری است. منظور از اعتبار صوری نوعی اعتبار است که برای بررسی اجزاء تشکیل‌دهنده یک ابزار اندازه‌گیری به کار برده می‌شود (سرمد و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۷۱). به همین منظور، سعی شد گویه‌هایی که متغیرهای تحقیق را می‌سنجند از طریق گویه‌های تحقیقات پیشین و همچنین تحت نظر اساتید مجرب، استفاده شود.

جهت تعیین پایایی، از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد. میزان آلفای کرونباخ برای متغیرهایی که به صورت سازه تهیه شده بودند به این صورت بود: میزان آلفای کرونباخ برای متغیر ساختار قدرت

در خانواده به‌عنوان متغیر وابسته، ۰/۹۵، انرژی عاطفی ۰/۹۰ و گرایش‌های سرکوب‌گرانه ۰/۸۷ بوده است.

بنابراین، می‌توان گفت که همبستگی درونی گویه‌ها بالا بوده و ابزار تحقیق از پایایی مطلوبی برخوردار است. برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از نرم افزار اس پی اس و برای آزمون فرضیات از آزمون‌های ضریب همبستگی پیرسون و رگرسیون استفاده شده است.

تحلیل توصیفی یافته‌ها

آمار توصیفی مجموعه‌ای از روش‌هایی است که برای سازمان‌دهی، خلاصه کردن، تهیه جدول، توصیف داده‌های جمع‌آوری شده از نمونه آماری به‌کار گرفته می‌شود. در واقع، در این بخش به ویژگی‌های مربوط به نمونه آماری تحقیق توجه می‌شود و با استفاده از جداول دو بعدی به توصیف متغیرها پرداخته می‌شود.

جدول ۱: توزیع فراوانی پاسخ‌گویان بر حسب ساختار قدرت در خانواده

میزان ساختار قدرت در خانواده	تعداد	درصد
سنتی	۲۵۵	۶۳/۸
نیمه سنتی	۱۱۷	۲۹/۲
دموکراتیک	۲۸	۷
کل	۴۰۰	۱۰۰

برای محاسبه مقادیر جدول فوق، ساختار قدرت در خانواده که متغیر وابسته در این پژوهش است به شکل متغیر فاصله‌ای پرسیده شده و بعد از جمع نمرات داده‌ها کدگذاری مجدد شده و با به دست آوردن دامنه اعداد، ساختار قدرت به سه گروه تقسیم شده است؛ ساختار قدرت دموکراتیک با ۷ درصد کمترین مقدار و ساختار قدرت سنتی با ۶۳/۸ درصد بالاترین فراوانی را داراست، ۲۹/۲ درصد هم در گروه دوم یعنی ساختار نیمه‌سنتی جای دارد. همان‌طور که جدول نشان می‌دهد، ساختار قدرت در خانواده‌های مورد مطالعه بیشتر سنتی است. در ادامه دو بعد ساختار قدرت توصیف می‌شود.

جدول ۲: توزیع فراوانی پاسخ‌گویان بر حسب تقسیم‌کار جنسیتی

تقسیم‌کار جنسیتی	تعداد	درصد
شدید	۲۸۲	۷۰/۵
متوسط	۹۷	۲۴/۲
ضعیف	۲۱	۵/۲
کل	۴۰۰	۱۰۰

همان‌طور که جدول فوق نشان می‌دهد، متغیر تقسیم‌کار جنسیتی یکی از ابعاد ساختار قدرت در خانواده است که به سه گروه شدید، متوسط و ضعیف تقسیم شده است. بر اساس این جدول، ۷۰/۵ درصد زنان تقسیم‌کار جنسیتی شدید با همسران خود در امور خانگی داشته‌اند. این در حالی است که تنها ۵/۲ درصد زنان در امور خانگی با همسر خود تقسیم‌کار جنسیتی نداشته‌اند. به عبارت دیگر، به طور تقریبی در بیشتر خانواده‌های مورد مطالعه، مردان از امور خانگی به دور هستند و کارهای مربوط به وظایف تعریف شده تحت عنوان وظایف مردانه را انجام می‌دهند.

جدول ۳: توزیع فراوانی پاسخ‌گویان بر حسب الگوهای تصمیم‌گیری

درصد	تعداد	میزان دخالت زن در تصمیم‌گیری
۸	۳۲	بالا
۲۳	۹۲	متوسط
۶۹	۲۷۶	پایین
۱۰۰	۴۰۰	کل

همان‌طور که جدول فوق نشان می‌دهد، ۶۹ درصد زنان در الگوی تصمیم‌گیری مسائل مربوط به خانه دخالت در حد پایین داشته‌اند، ۲۳ درصد زنان در حد متوسط و ۸ درصد هم در حد بالا در تصمیم‌گیری دخالت داشته‌اند. بنابراین داده‌ها نشان می‌دهد، تقریباً بسیاری از زنان دخالت خود را در الگوهای تصمیم‌گیری در حد پایین گزارش داده‌اند.

جدول ۴: توزیع فراوانی پاسخ‌گویان بر حسب وضعیت اقتصادی زن

درصد	تعداد	وضعیت اقتصادی زنان
۲	۶	بالا
۳۰	۱۲۲	متوسط
۶۸	۲۷۲	پایین
۱۰۰	۴۰۰	کل

همان‌طور که جدول فوق نشان می‌دهد، متغیر وضعیت اقتصادی زن به سه گروه بالا، متوسط و پایین تقسیم‌بندی شده است. برای بدست آوردن این متغیر دارایی و درآمد زن با یکدیگر جمع شده و در مجموع وضعیت اقتصادی زن بدست آمده است. بر اساس این جدول، تنها ۲ درصد زنان در وضعیت اقتصادی بالایی قرار دارند. این در حالی است که ۶۸ درصد زنان دارای وضعیت اقتصادی پایین و ۳۰ درصد دارای وضعیت متوسط هستند. به عبارتی تقریباً در بیشتر خانواده‌های مورد مطالعه، زنان وضعیت اقتصادی پایینی دارند.

جدول ۵: توزیع فراوانی پاسخ‌گویان برحسب انرژی عاطفی زن در روابط زناشویی

انرژی عاطفی	تعداد	درصد
بالا	۹۵	۲۳/۷
متوسط	۲۹۱	۷۲/۷
پایین	۱۲	۳
Missing	۰/۵	۰/۵
کل	۴۰۰	۱۰۰

برای محاسبه مقادیر جدول فوق، انرژی عاطفی به شکل متغیر فاصله‌ای بوده و پس از جمع نمرات و داده‌ها و به‌دست آوردن دامنه تغییرات، مجدداً کدگذاری شده و همانند متغیرهای دیگر به سه گروه بالا، متوسط و پایین تقسیم‌بندی شده است. همان‌طور که جدول فوق نشان می‌دهد، ۲۳/۷ درصد زنان دارای انرژی عاطفی بالا، ۷۲/۷ درصد دارای انرژی عاطفی متوسط و ۳ درصد زنان دارای انرژی عاطفی پایین هستند. همان‌طور که مقادیر فوق نشان می‌دهد، ۲۹۱ نفر از زنان دارای انرژی عاطفی متوسط هستند و بیشترین فراوانی در گروه دوم مشاهده می‌شود.

جدول ۶: توزیع فراوانی پاسخ‌گویان بر حسب گرایش‌های سرکوبگرانه

گرایش‌های سرکوبگرانه	تعداد	درصد
بیشترین	۵۵	۱۳/۸
متوسط	۳۲۰	۸۰
کمترین	۲۵	۶/۲
کل	۴۰۰	۱۰۰

براساس نتایج به‌دست آمده، ۱۳/۸ درصد زنان دارای گرایش‌های سرکوب‌گرانه بالا، ۸۰ درصد دارای گرایش‌های سرکوب‌گرانه متوسط و ۶/۲ درصد دارای گرایش‌های سرکوب‌گرانه پایین هستند. لذا بیشترین فراوانی در گروه دوم مشاهده می‌شود. به‌عبارت دیگر گرایش‌های سرکوب‌گرانه چندان شدید نیست، با این حال افرادی که به‌نوعی گرایش سرکوب‌گرانه بالا داشته‌اند، درصد قابل توجهی از نمونه مورد مطالعه را شامل می‌شوند.

تحلیل استنباطی یافته‌ها

تحلیل استنباطی مشخص می‌کند که آیا الگوها و فرایندهای کشف شده در نمونه، در جامعه آماری هم کاربرد دارد یا خیر (دواس، ۱۳۷۶: ۱۳۸-۱۳۷). در واقع، آمار استنباطی شامل تمامی آمارها و آزمون‌هایی می‌شود که به آزمون فرضیه‌های تحقیق و به‌عبارتی، برآورد پارامترهای جامعه از آمارهای نمونه می‌پردازند. لذا در این تحقیق به بررسی آزمون فرضیه‌ها پرداخته شده و برای تحلیل

یافته‌ها، ابتدا نتیجه آزمون فرضیات تحقیق آورده شده است. به همین منظور برای سنجش فرضیه‌ها از آزمون‌های همبستگی استفاده شده است.

فرضیه ۱: بین انرژی عاطفی و ساختار قدرت در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.

با توجه به اینکه متغیر انرژی عاطفی و ساختار قدرت در خانواده در سطح فاصله‌ای اندازه‌گیری شده‌اند، از ضریب همبستگی پیرسون برای بررسی این فرضیه استفاده شده که خروجی آن در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۷: همبستگی بین انرژی عاطفی و ساختار قدرت در خانواده

متغیر مستقل	ضریب پیرسون	سطح معناداری
انرژی عاطفی	۰/۱۴۶	۰/۰۰۴

همان‌گونه که در جدول فوق ملاحظه می‌شود، ضریب همبستگی پیرسون بین دو متغیر انرژی عاطفی و ساختار قدرت برابر ۰/۱۴۶ و سطح معناداری آن برابر ۰/۰۰۴ است. با توجه به این‌که، مقدار به‌دست آمده در سطح آلفای کوچک‌تر از ۰/۰۵ معنادار است، این فرضیه تأیید می‌شود. برحسب ضریب همبستگی می‌توان گفت یک همبستگی ضعیف، اما معنادار، بین دو متغیر مذکور وجود دارد. به‌طوری که می‌توان گفت خانواده‌هایی که در آن‌ها زن انرژی عاطفی بیشتری از خود نشان می‌دهد، با ثبات یا افزایش قدرت مرد در خانواده مواجه می‌شویم. مشخص می‌شود که هر چه انرژی عاطفی افزایش پیدا کند، ساختار قدرت در خانواده به سمت مردسالاری و با اقتدار بیشتر مرد، حرکت می‌کند. چرا که این انرژی عاطفی در حقیقت نشانه بخشش بیشتر زن و کنار آمدن وی با ساختار قدرت سنتی، به نفع مرد است.

فرضیه ۲: بین وضعیت اقتصادی زن و ساختار قدرت در خانواده رابطه معنادار وجود دارد.

با توجه به اینکه متغیر پایگاه اقتصادی و ساختار قدرت در خانواده در سطح فاصله‌ای اندازه‌گیری شده‌اند، از ضریب همبستگی پیرسون برای بررسی این فرضیه استفاده شده که خروجی آن در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۸: همبستگی بین وضعیت اقتصادی زن و ساختار قدرت در خانواده

متغیر مستقل	ضریب پیرسون	سطح معناداری
وضعیت اقتصادی زن	۰/۰۳۶	۰/۴۳۷

همان‌گونه که در جدول فوق ملاحظه می‌شود، ضریب همبستگی پیرسون بین دو متغیر وضعیت اقتصادی زن و ساختار قدرت برابر ۰/۰۳۶ و سطح معناداری آن برابر ۰/۴۳۷ شده است. با توجه به این‌که، در سطح آلفای کوچک‌تر از ۰/۰۵ معنادار نیست، این فرضیه تأیید نمی‌شود. لذا می‌توان گفت که منابع مادی زن، نتوانسته منجر به افزایش قدرت وی در ساختار خانواده شود.

فرضیه ۳: بین ساختار قدرت در خانواده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه رابطه معنادار وجود دارد. با توجه به اینکه فرض شد گرایش‌های سرکوب‌گرایی می‌تواند برحسب نوع ساختار قدرت شکل گیرد و نتیجه چنین ساختاری است، از طریق آزمون ضریب همبستگی پیرسون این رابطه مورد بررسی قرار گرفت.

جدول ۹: همبستگی بین ساختار قدرت در خانواده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه

متغیر مستقل	ضریب پیرسون	سطح معناداری
ساختار قدرت	۰/۱۹۶	۰/۰۰۰

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، ضریب همبستگی بین دو متغیر ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برابر ۰/۱۹۶ و سطح معناداری آن برابر ۰/۰۰۰ است. با توجه به این‌که، در سطح آلفای کوچک‌تر از ۰/۰۵ معنادار است، این فرضیه تأیید می‌شود. لذا می‌توان گفت در خانواده‌هایی که دارای ساختار قدرت مردسالارانه‌تر هستند، گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن بیشتر است.

فرضیه ۴: بین وضعیت اقتصادی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه رابطه معنادار وجود دارد. با توجه به این‌که متغیر وضعیت اقتصادی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه در سطح فاصله‌ای اندازه‌گیری شده‌اند، از ضریب همبستگی پیرسون برای بررسی این فرضیه استفاده شده است که خروجی آن در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۱۰: همبستگی بین وضعیت اقتصادی زن و گرایش‌های سرکوب‌گرانه

متغیر مستقل	ضریب پیرسون	سطح معناداری
وضعیت اقتصادی زن	-۰/۲۴۱	۰/۰۰۰

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، ضریب همبستگی بین دو متغیر وضعیت اقتصادی زن و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برابر -۰/۲۴۱ و سطح معناداری آن برابر ۰/۰۰۰ است. با توجه به این‌که، در سطح آلفای کوچک‌تر از ۰/۰۵ این رابطه معنادار است، این فرضیه تأیید می‌شود. لذا می‌توان گفت هرچه وضعیت اقتصادی زنان بهتر باشد، گرایش‌های سرکوب‌گرانه آنان کمتر می‌شود.

فرضیه ۵: بین انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه رابطه معنادار وجود دارد. با توجه به این‌که متغیر انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه در سطح فاصله‌ای اندازه‌گیری شده‌اند، از ضریب همبستگی پیرسون برای بررسی این فرضیه استفاده شده که خروجی آن در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۱۱: همبستگی بین انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه

متغیر مستقل	ضریب پیرسون	سطح معناداری
انرژی عاطفی	-۰/۲۳۷	۰/۰۰۰

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، ضریب همبستگی بین دو متغیر انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برابر $0/237-$ و سطح معناداری آن برابر $0/000$ است. با توجه به این که این رابطه در سطح آلفای کوچک‌تر از $0/05$ معنادار است، این فرضیه تأیید می‌شود. لذا می‌توان گفت زنانی که انرژی عاطفی بالایی داشته باشند، گرایش‌های سرکوب‌گرانه کمتری دارند.

تحلیل مسیر

در این قسمت از تحقیق با استفاده از نتایج حاصل از تحلیل رگرسیونی چندمتغیره برای به دست آوردن اثرات کلی متغیرهای مستقل روی متغیرهای وابسته، تحلیل مسیر آورده می‌شود. تحلیل مسیر شکلی از تحلیل رگرسیون کاربردی است که در آن برای هدایت کردن مسئله و یا آزمون فرضیه‌های پیچیده از نمودارهای مسیر استفاده می‌شود. با استفاده از آن می‌توان اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته را محاسبه کرد. این اثرها در ضرایب مسیر که در عمل همان ضرایب رگرسیون استاندارد (بتا β) هستند انعکاس می‌یابد.

از آن جا که تحقیق حاضر دارای یک متغیر حد واسط بود، رابطه بین متغیرهای مستقل و متغیر حد واسط یعنی ساختار قدرت در خانواده، بیانگر رابطه غیرمستقیم متغیرهای مستقل و متغیر وابسته یعنی گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن است. بر این اساس می‌توان رابطه بین دو متغیر مستقل از طریق ساختار قدرت با گرایش‌های سرکوب‌گرانه را مشخص کرد؛ این که آیا بین این دو متغیر و گرایش‌های سرکوب‌گرانه رابطه معنادار وجود دارد یا خیر؟

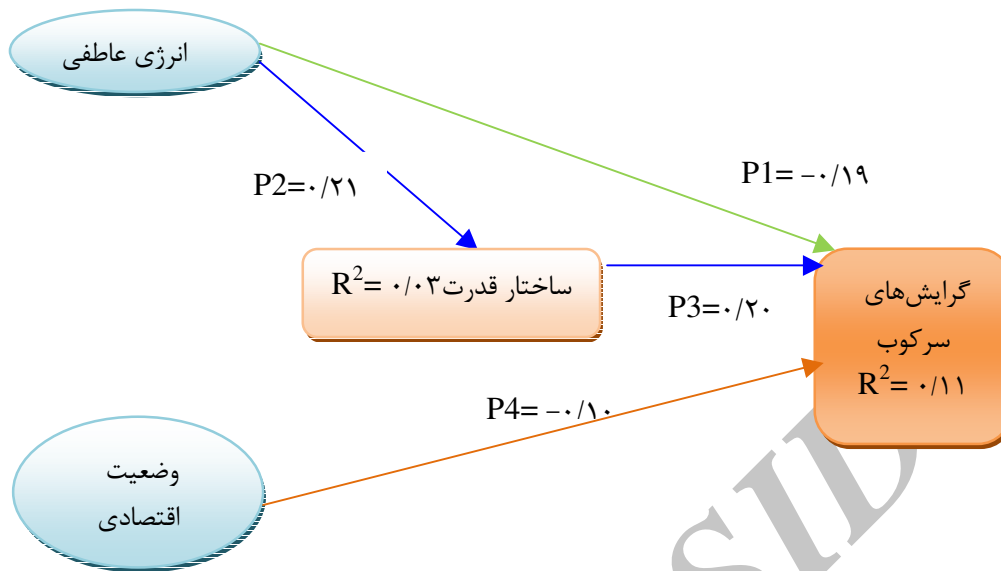
تحلیل فرضیه شماره ۶ و ۷

با توجه به معناداری رابطه بین انرژی عاطفی و ساختار قدرت از طرفی و رابطه ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه از طرف دیگر، می‌توان گفت بین انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه از طریق ساختار قدرت رابطه معنادار وجود دارد و این رابطه از نوع مستقیم و مثبت است؛ به این معنا که هرچه انرژی عاطفی بیشتر باشد و ساختار قدرت سنتی‌تر و مردسالارانه‌تر باشد، گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن افزایش می‌یابد. بدین ترتیب فرضیه شماره ۶ تأیید می‌شود.

از آن جا که رابطه بین وضعیت اقتصادی و ساختار قدرت به لحاظ آماری معنادار نبود، نمی‌توان قائل به وجود رابطه غیرمستقیم بین وضعیت اقتصادی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه شد. بنابراین، فرضیه شماره ۷ رد می‌شود.

در ادامه از طریق نمودار تحلیل مسیر، میزان اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته نشان داده می‌شود.

نمودار مسیر



همان‌طور که در مدل تحلیل مسیر دیده می‌شود، متغیر انرژی عاطفی دارای دو نوع رابطه مستقیم و غیرمستقیم با گرایش‌های سرکوب‌گرایانه است؛ اما وضعیت اقتصادی تنها دارای رابطه مستقیم با متغیر وابسته است. بر این اساس می‌توان گفت از طریق تحلیل مسیر توانایی مدل تحقیق در پیش‌بینی گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن تا حد زیادی با جامعه مورد مطالعه انطباق دارد. در مدل آزمون شده تنها رابطه غیرمستقیم وضعیت اقتصادی زن و گرایش‌های سرکوب‌گرانه حذف شده است. در کل مقدار $R^2 = 0.11$ است. توانایی پیش‌بینی متغیرها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به شرح زیر است.

جدول ۱۲: محاسبه اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته

اثرهای مستقیم	$-0.19P_1 \rightarrow$ $P_3 \rightarrow 0.20$ $P_4 \rightarrow -0.10$
اثرهای غیرمستقیم	$P_2 * P_3 \rightarrow (0.21)(0.20) = 0.04$
جمع اثر مستقیم	$P_1 + P_3 + P_4 \rightarrow (-0.19) + (0.20) + (-0.10) = -0.09$

با توجه به نتایج تحلیل مسیر می‌توان گفت انرژی عاطفی در رابطه مستقیم و غیرمستقیم با گرایش‌های سرکوب‌گرانه، دارای دو نوع رابطه متفاوت است. به‌طوری که رابطه غیرمستقیم از طریق

ساختار قدرت، منجر به افزایش گرایش‌های سرکوب‌گرانه می‌شود، حال آن‌که رابطه مستقیم و بدون حضور و واسطه ساختار قدرت، منجر به کاهش گرایش‌های سرکوب‌گرانه می‌شود. ضمن این‌که وضعیت اقتصادی در ساختار قدرت نتوانسته اثر معناداری به لحاظ آماری داشته باشد، اما با بالا رفتن وضعیت اقتصادی می‌تواند از گرایش‌های سرکوب‌گرانه بکاهد و زنان کمتر به سمت گرایش‌های سرکوب‌گرانه حرکت کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله با تأکید بر نظریه‌های کالینز، بلاد و ولف و لینگ به بررسی تأثیر دو عامل انرژی عاطفی و وضعیت اقتصادی بر ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برآمده از آن پرداخته شد. با استفاده از این سه نظریه، ۷ فرضیه مورد آزمون قرار گرفت.

از آن‌جا که در این تحقیق شناخت ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن در خانواده مدنظر بود، در قسمت توصیف یافته‌ها، نوع ساختار قدرت مسلط و میزان گرایش‌های سرکوب‌گرانه مطرح شد که حاکی از وجود ساختار سنتی و مردسالارانه و همچنین میزان متوسطی از گرایش‌های سرکوب‌گرانه در جامعه مورد مطالعه بود. توصیف متغیر واسطه‌ای یعنی ساختار قدرت نشان داد که تنها ۷ درصد خانواده‌ها دارای ساختار قدرت دموکراتیک بودند، حال آن‌که ۶۳/۸ درصد آن‌ها ساختار سنتی داشتند. لذا می‌توان گفت ساختار قدرت در خانواده‌های مورد مطالعه به میزان قابل ملاحظه‌ای، سنتی است. اما توصیف متغیر وابسته حاکی از میزان متوسط گرایش‌های سرکوب‌گرانه در خانواده‌های جامعه مورد مطالعه است. حال این‌که چگونه انرژی عاطفی زن در خانواده و وضعیت اقتصادی وی می‌تواند این ساختار و گرایش‌های سرکوب‌گرانه را تحت تأثیر قرار دهد، هدف تحلیل استنباطی بود که در ادامه پیرامون آن بحث خواهد شد.

نتیجه فرضیه یک نشان داد که بین وضعیت اقتصادی زن و ساختار قدرت در خانواده، رابطه معنادار وجود ندارد. به این معنا که منابع مادی زن نتوانسته منجر به افزایش قدرت وی در خانواده شود. نتیجه به‌دست آمده با نظریه مورد استفاده در این تحقیق هم‌خوانی نداشت. به‌عبارتی این نظریه در جامعه مورد مطالعه مصداق ندارد؛ چرا که بلاد و ولف طبق تئوری منابع، این عقیده را داشتند که هرچه فرد منابع مادی بیشتری داشته باشد، از قدرت بیشتری نیز برخوردار است. در واقع می‌توان گفت، منابع مادی در جامعه مورد مطالعه نقش خاصی در ساختار قدرت ندارد، اما نتایج تحقیقات مشابه مانند تحقیق تیکفور (۱۹۹۹) که به بررسی پویایی‌های قدرت زناشویی پرداخته، نشان می‌دهد زنانی که از مزیت منابع برخوردارند، قدرت بیشتری در روابطشان نسبت به زنان دیگر دارند. یعنی زنانی که از نظر درآمد و شغل از شوهران خویش بالاترند، در روابط زناشویی، قدرت بیشتری برخوردارند. تیکفور می‌گوید هنگامی که زنان درآمد بیشتری کسب کنند، منزلت و شغل

بالتری دارند. علت عدم هماهنگی یافته‌های این قسمت از پژوهش حاضر با نظریه تحقیق و مطالعات پیشین را می‌توان این واقعیت دانست که اکثر زنان مورد مطالعه (۶۸ درصد) از وضعیت اقتصادی پایینی برخوردار بودند. از طرف دیگر اکثر خانواده‌های مورد مطالعه ساختار قدرت سنتی داشتند. لذا از طرفی تنوع در وضعیت اقتصادی زنان کم بوده و از طرف دیگر تنوع در ساختار قدرت از نظر شکل سنتی و غیرسنتی آن کم بوده و ساختار سنتی غالب بوده است. بر این اساس، برحسب وضعیت اقتصادی زن نمی‌توان واریانسی در ساختار قدرت خانواده مشاهده کرد.

نتیجه فرضیه دوم نشان داد که بین انرژی عاطفی و ساختار قدرت در خانواده رابطه معناداری وجود دارد. به طوری که هرچه انرژی عاطفی زن در خانواده بیشتر باشد، ساختار قدرت در خانواده سنتی‌تر است. کالینز بر عاملی به نام انرژی عاطفی اشاره می‌کند و در تعریف انرژی احساسی می‌گوید که این انرژی از حس و عاطفه تشکیل می‌شود که افراد آن را در موقعیت خاصی از خود نشان می‌دهند (ترنر، ۱۹۹۸: ۱۱۹). از نظر کالینز منابع انرژی احساسی به موفقیت یا عدم موفقیت در تعاملات گذشته بستگی دارد. لذا وجود انرژی‌های احساسی بالا یا پایین به داشتن منابع فرهنگی بالا یا پایین بستگی دارد و کسی که از انرژی بالایی برخوردار است می‌تواند منابع جدید فرهنگی را از طریق گفتگوهای جدید به دست آورد (کالینز، ۱۹۸۱: ۱۰۰۲).

در واقع انرژی عاطفی باعث بازتولید در ساختار قدرت در خانواده می‌شود. می‌توان گفت تا زمانی که در خانواده انرژی عاطفی وجود نداشته باشد، گذشت معنایی پیدا نمی‌کند و تا زمانی که گذشت نباشد، خانواده محل نزاع است و ساختار قدرت به سمت تلاش برای کسب هر چه بیشتر قدرت، توسط طرفین پیش می‌رود؛ اما زمانی که یکی از زوجین و به طور عمده زن، بقاء و ثبات زندگی زناشویی را پذیرا باشد، با گذشت و هزینه کردن انرژی عاطفی، قدرت را پیشکش طرف مقابل خود می‌کند. این موضوع می‌تواند هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی را نمایان سازد. چرا که از طرفی زن با افزایش سطح انرژی عاطفی خود، مرد را محق برتری می‌انگارد و به طور عملی خود را از متوجه نمودن مرد به این که زن نیز موجودی صاحب عقل و خرد و نیازمند مشارکت در تصمیم‌گیری است، محروم می‌دارد. اما جنبه مثبت کاربرد این سطح از انرژی، ایجاد آرامش روانی و ثبات بیشتر در خانواده است.

همان‌طور که گفته شد ساختار موجود در خانواده می‌تواند منجر به گرایش‌های سرکوب‌گرانه و مقاومت‌هایی شود. لینگ به دنبال تبیین علل به وجود آورنده سرکوب‌های ناشی از قدرت است. از نظر وی روابط موجود در خانواده می‌تواند ساختاری را به وجود آورد که انتظارات موجود بین زن و شوهر و فرزندان را شکل دهد، اما این ساختارها می‌تواند عواقبی مانند سرکوب به وجود آورد و خانواده را به محیطی ناآرام تبدیل کند. از نظر لینگ، سرکوب یک جنبه پنهان از کلیت روابط خانوادگی است که

باعث سرکوب فردیت می‌شود و مقاومت فرد در مقابل این سرکوب، خانواده را به محل نزاع تبدیل می‌کند.

در این تحقیق گرایش‌های سرکوب‌گرانه به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شده است که بر این اساس، رابطه مستقیم و غیرمستقیم سه متغیر با این متغیر مورد آزمون قرار گرفته است. رابطه بین ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه برابر ۰/۱۹۶ می‌باشد که حاکی از وجود رابطه بین ساختار قدرت و گرایش‌های سرکوب‌گرانه است. نتایج تحقیق نشان داد که با حرکت ساختار قدرت به سمت سنت و مردسالاری، گرایش‌های سرکوب‌گرانه زنان نیز افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر سرکوب نتیجه‌ای از ابعاد ساختار قدرت در خانواده است.

واقعیت این است که در هر نظام خانوادگی مجموعه‌ای از روابط قدرت وجود دارد که گاهی به سمت طرد افراد نیل می‌کند، اما این روابط و مناسبات اموری دل‌بخوایی و قراردادی نیستند که فارغ از هرگونه زمینه قبلی بر افراد تحمیل شوند، بلکه آن‌ها در متن و زمینه‌ای سنتی که ریشه در نظامی از روابط قدرت دارند، شکل می‌گیرند و از آن‌جا که ریشه در زمینه‌ای مشخص و عینی دارند، محدودیت‌ها و امکاناتی را فراروی افراد قرار می‌دهند که به‌طور عملی مقاومت و انفعال را هم‌زمان تقویت می‌کنند؛ اما این‌که چه استراتژی و تدابیری در این بین اتخاذ می‌شود و یا این‌که این تدابیر چگونه اعمال می‌شوند و یا افراد تحت سلطه چگونه دست به مقاومت یا انفعال می‌زنند، امری است که تعیین آن بیش از آن‌که تئوریک و نظری باشد، تجربی و روان‌شناسانه است. در این تحقیق گرایش‌های سرکوب‌گرانه‌ای که بیشتر نمایان بود عبارت بودند از قهر کردن، بگومگو و غمگین شدن و در خود فرو رفتن. در نهایت آن‌چه در این تحقیق بدست آمد این بود که، بین ساختارهای قدرت در خانواده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه رابطه وجود دارد، یعنی هرچه ساختار قدرت در خانواده دموکراتیک‌تر باشد، گرایش‌های سرکوب‌گرانه کمتر می‌شوند. برعکس با افزایش ساختار قدرت مردسالارانه، گرایش سرکوب‌گرانه شدیدتر از نوع قهر کردن و غمگین شدن و در خود فرو رفتن افزایش می‌یابد.

در ارتباط با متغیر مستقل وضعیت اقتصادی، نتایج حاکی از آن است که این متغیر دارای رابطه معکوس با گرایش‌های سرکوب‌گرانه است. به این معنا که هرچه زن به لحاظ دارایی و درآمد وضعیت بالاتری داشته باشد، گرایش‌های سرکوب‌گرانه کمتر می‌شود. در واقع زنان با وضعیت اقتصادی بالاتر، دارای منابع اقتصادی هستند که برای آن‌ها مشغولیت ذهنی ایجاد کرده و در طول شبانه روز اوقات آن‌ها پر می‌کند. بر این اساس است که گرایش‌های سرکوب‌گرانه کمتری اعم از غمگین شدن، در خود فرو رفتن و دعوا با همسر دارند. اما با توجه به این‌که فرضیه مربوط به رابطه وضعیت اقتصادی و ساختار قدرت معنادار نشد، می‌توان گفت فرض این‌که وضعیت اقتصادی از طریق ساختار قدرت، گرایش‌های سرکوب‌گرانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، رد می‌شود. در حقیقت وجود ساختار قدرت که

طبق توصیف یافته‌ها، ساختار مسلط سنتی و مردسالاری را نشان داده، سبب شده است که داشتن یا نداشتن منابع مادی از سوی زنان، نتواند در قدرت آنان در خانواده اثربخش باشد. به عبارت دیگر، با وجود ساختار سنتی قدرت در خانواده، وضعیت اقتصادی زن، گرایش‌های سرکوب‌گرانه را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

از دیگر فرضیه‌های این تحقیق، رابطه بین انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه بود. ضریب همبستگی بین این دو متغیر برابر با $0/۲۳۷-$ و سطح معناداری $0/۰۰$ بوده است. با توجه به معنادار بودن و معکوس بودن این رابطه می‌توان گفت وجود انرژی عاطفی بالا، منجر به کاهش گرایش‌های سرکوب‌گرانه زن می‌شود. اما فرضیه دیگر یعنی رابطه بین انرژی عاطفی و گرایش‌های سرکوب‌گرانه از طریق ساختار قدرت، مثبت است؛ بدین معنا که با افزایش انرژی عاطفی، ساختار قدرت سنتی‌تر می‌شود و هرچه ساختار قدرت سنتی‌تر باشد، گرایش‌های سرکوب‌گرانه نیز افزایش می‌یابد. وجود تناقض بین رابطه مستقیم و غیرمستقیم انرژی عاطفی با گرایش‌های سرکوب‌گرانه نشانگر وجود مطلوب و مثرتر انرژی عاطفی زن در محیط خانواده است. هنگامی که زن در یک شرایط به دور از ساختار سنتی مردسالارانه عشق می‌ورزد، گذشت می‌کند و ثبات زندگی خانوادگی را دنبال می‌کند، خود نیز در آرامش روانی بهتری قرار دارد و گرایش سرکوب‌گرانه را علیه خود یا همسر خود دنبال نمی‌کند. اما زمانی که پای یک ساختار سنتی مردسالارانه به میان می‌آید، به طوری که مرد خود را محق تصمیم‌گیری در محیط خانوادگی بداند، زن نیز از انرژی عاطفی دل‌سرد شده و گرایش‌های سرکوب‌گرانه‌ای، به اشکال گوناگون از خود نشان خواهد داد.

نکته قابل توجه این‌که نمی‌توان گفت در جهت کاهش ساختار قدرت مردسالارانه، لازم است سطح انرژی عاطفی زن کاهش یابد، بلکه این امر مستلزم رشد آگاهی زن در زمینه چگونگی به‌کارگیری انرژی عاطفی خود است که هم سبب ثبات حسن روابط زناشویی شده و هم ساختار قدرت را به سمت دموکراتیک شدن سوق می‌دهد. به علاوه این‌که، وجود انرژی عاطفی سبب کاهش گرایش‌های سرکوب‌گرانه می‌شود.

راهکارها و پیشنهادها:

- پیشنهاد می‌شود که از طریق برگزاری کلاس‌های آموزشی (به صورت رایگان) در محیط کار برای مردان، در جهت یادگیری نحوه برخورد و رفتار مناسب با همسر و همچنین دادن قدرت تصمیم‌گیری بیشتر مردان به زنان در امور مختلف خانواده، آگاهی افراد را در این زمینه افزایش داد تا ساختار خانواده به سمت دموکراتیک شدن، پیش رود.

- از طریق آموزش به زنان و مردان، باید درک آنان از نبود بروز عواطف، بالا برده شود. به گونه‌ای که انرژی عاطفی از یک سویه بودن، به سمت دوسویه بودن توسط زن و مرد سوق پیدا کند، تا بدین

وسیله هم ساختار قدرت معقول‌تر شود و هم انرژی عاطفی بیشتری در خانواده بین اعضا رد و بدل شود و گرایش‌های سرکوب‌گرایانه کمتر شود.

- از آن‌جا که وارد شدن زنان به دنیای کار باعث می‌شود مردان به تنهایی بار سنگین اقتصاد خانواده را بر دوش نکشند و از طرف دیگر گرایش‌های سرکوب‌گرایانه زنان نیز کمتر می‌شود، بنابراین پیشنهاد می‌کنیم به کار زن در بیرون از خانه و بهبود وضعیت اقتصادی زن، با دید منفی نگریسته نشود. لذا بهتر است در این‌باره آگاهی‌بخشی لازم از طریق رسانه‌ها صورت گیرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Laing
2. http://www.iran-zanan.ir/point_of_view/cat-14/002779.php
3. De la
4. Kaufman
5. Zou & Biyan
6. Cooke & Naedesiyani
7. Blood & Wolf
8. Collins
9. Strachey

منابع

- امامی‌نصیر محله‌ای، ع. (۱۳۸۳). "بررسی عوامل مؤثر بر میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده"، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد، بخش مطالعات زنان دانشگاه علامه طباطبائی*.
- ذوالفقاری‌پور، م. حسینیان، س.؛ یزدی، س.م. (۱۳۸۳). "بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی زنان کارمند و خانه‌دار شهر تهران"، *تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره*، جلد سوم، شماره ۱۱، صفحات ۴۶-۳۱.
- عنایت، ح.؛ سروش، م. (۱۳۸۸). "میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره"، *پژوهش زنان*، شماره ۱، صفحات ۱۱۲-۸۵.
- صادقی، ف. و مهاجر، ف.؛ حسن‌زاده، ع. و کمالی، ا. (۱۳۸۴). "قدرت در سه نسل زنان تهرانی"، *مجلات اطلاع‌رسانی و کتابداری*، شماره ۹۶، صفحات ۸۵-۶۰.
- گروسی، س. (۱۳۸۷). "بررسی ساختار قدرت در خانواده‌های شهرستان کرمان"، *مطالعات زنان*، سال ۶، شماره ۲، صفحات ۲۵-۷.
- گیدنز، آ. (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- لینگ، آر دی (۱۳۷۳). *خویش‌تن از هم‌گسیخته*، ترجمه خسرو باقری، انتشارات نیلوفر.
- منصوریان، م.ک.؛ قادری، ف. (۱۳۸۱). "عوامل مؤثر بر ساختار قدرت در خانواده مورد: شهر شیراز"، *مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، شماره ۳۰ و ۳۱، صفحات ۲۹۴-۱۶۹.

- Blood, R.O & D, Wolf.(1969). *Husband and Wives*, Glencoe Illinois : the Free Press.
- Collins,R.(1975). *Conflict Sociology*, NewYork , Academic Press Inc.
- Callins , Randall.(1981).” On the Micro Foundations of Macrosociology, *American Journal of Sociology*, 86.(5),984-1014.
- Kaufman , Gayle.(2001). “The Family as the Focus of Gender Class and Political Struggle”. *Journal of Family Issue*, pp:216-228.
- Laing.R.D.(1969). *The Politics of the Family*, London, Pengain.
- Quek,K.M., Kndsan, M. (2008). "Reshaping Marital Power: How Dual_Career Newlymed Create Equality in Singapore", *Journal of Social and Personal Relationship*, Vol 25, No 3. P:510.
- Turner, J. H. (1998). *The Structur of Sociological Theory*. London: Wadworth Publishing Company.
- Zuo,J., Y, B^{yan} (2005). " Beyond Resources and Patriarchy: Mrital Constraction of Family Decision Making Power-Inpost-Maourbanchina". *Journal of Comparative Studies*, Vol. 36, No. 4:pp:601-622.

Archive of SID